بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم‏

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‏ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدَنَا وَ نَبِیِّنَا أبُوالقَاسِم مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَی أهْلِ بَیْتِ الطّاهِرين وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعْدَائِهِم اَجمَعينْ

فرموده اند که ما صلوات واجب یکی بیشتر نداریم و در تشهد نماز خب صلوات واجبه در سجدۀ سهو هم متعین نیست چون مخیره انسان یکی از این سه ذکر را در سجدۀ سهو بگه دیگه یا بگه بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا بگه بسم الله و بالله و صل علی محمد و آله یا بگه بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته که این سومی را احوط می‌دانند در این که همین سومی را بگه در سجدۀ سهو یک واو هم اگر اضافه کند به احتیاط نزدیکتر است.بسم الله و بالله و السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته ولذا مخیر هست در سجدۀ سهو که صلوات بگه یا السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بگه.بنابراین اونی که متعینا واجب است صلوات واجب در تشهد نماز است.در بقیۀ موارد مستحبه مستحب موکد هم هست که هر وقتی که اسم شریف پیغمبر ذکر شد این دنبالش صلواتش باشه این مستحبه حتی در نوشتن هم گاهی می‌نویسید هم اسم شریف را با صلوات کنارش باشه صلوات تمام باشه گاهی علامت گذاشته میشه مثلا صاد می‌گذارند این طبق دستور نیست دستور اینه که نام شریفشان تلفظ شد یا در کتابت نوشته شد مستحبه که صلوات کنارش باشه.حتی در نماز انسان در حال نمازه حالا کسی اسم شریف ایشان را برده است باز هم مستحبه در هر جای نماز هست قطع کند صلوات را بگه بعد هم ادامه بده.مثلا در حال قرائته دیگری اسم شریف پیغمبر را برده است این در هر جای قرائت که هست قطع میکنه صلوات را میگه و بعد ادامه میده دنبالۀ قرائتش را.این پس استحباب موکد دارد حتی در هر حالی از حالات نماز هم این است و باز اینکه صلوات را هم بلند ختم کنید این هم باز دستور داریم روایت داریم که اِرْفَعُوا أَصواتُکُم بِالصَّلاةِ عَلَیَّ فَإنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ[[1]](#footnote-1) که فرموده اند که صدایتان را در صلوات بر من که خودشان فرموده اند در صلوات بر من صدای خودتان را بلند کنید رفع صوت داشته باشید رفع صوت در صلوات نفاق را از بین می‌برد دلهای محبین و دل های عشاق پیغمبر اکرم وقتی با هم یکجا با هم صلوات می‌فرستند این قهرا اون وحدت روحی و اتحاد در عقیده و محبت را نشان می‌دهد این نفاق را از بین می‌رود در روایت هست به این کیفیت منتهی حالا فریاد کشیدن نیست منظور رفع الصوت منظوره گاهی اوقات میگن جوری بگو که به مدینه برسه مثلا صدات به کنار قبر پیغمبر برسه شدنی نیست یا انقدر داد بزن که به میدان شهدا برسه اینطور نداریم همینقدر رفع الصوت دیگه معلومه یعنی به حسب متعارف بله اِرْفَعُوا أَصواتُکُم بِالصَّلاةِ عَلَیَّ این هست بله صدا را بلند کنید در موقع صلوات بر من در اجتماع که با هم هستید صلوات بلند داشته باشید اما نه اونجور که اونها میگن.حالا یه صلوات بلند ختم بفرمائید.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِن غَیرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَیکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَبِّکَ إلَیٟ فِرعَوْنَ وَ مَلَئِهِ إنَّهُم کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ [[2]](#footnote-2)1

باز هم دنبالۀ داستان حضرت موسی علیه السلامه که وقتی که آمد در کوه طور اونجا آتش ببرد صدا به گوشش رسید ندای الهی به گوشش رسید که إنِّی أَنَا الله رَبُّ العَالَمِینَ [[3]](#footnote-3)2 خب این صحنه به میان آمد که ماموریت پیدا کرد حضرت موسی علیه السلام برای مبارزۀ با فرعون.خب چون لازمه هر پیغمبری آیتی داشته باشه دیگه خرق عادتی که معجزه ازش تعبیر میشه آیت نشانه.نشانۀ چی؟نشانۀ صدق به ادعای نبوت دیگه نه نشانۀ بر صحت شریعت.یعنی برای این نیست که معجزه یه خرق عادت که پیغمبر می‌آورد برای این نیست که این علامتی باشد که شریعتش سالمه مثلا شایستگی هدایت و ادارۀ امور بشر دارد این معجزه دلیل بر این نیست که دلیل بر صحت شریعت باشه.بلکه معجزه دلیل بر صدق ادعای نبوته او که ادعا می‌کند من مبعوثم از قِبَل خدا این دلیل میخواد.این برنامه ای که آورده اند این برنامه صحیح باشد و جامع ممکنه حالا کسی متفکر باشد و حالا خیلی اندیشه کند در این برنامه ببیند خیلی برنامۀ خوبیه برنامۀ صالحی ست واقعا می‌تواند جمعیت را اداره کند می‌تواند تأمین کند منافع اقتصادی را فرهنگی را و هر چه که هست می‌تواند این بفهمد که این آیا شریعت صالح هست یا نه این برنامه برنامۀ صالح و مصلحی هست یا نه اما این که من از جانب خدا مبعوثم این دلیل میخواد بر فرض اینکه حالا برنامۀ خوبیه یه برنامۀ اصلاحی آورده و همۀ عقلا هم پسندیدند که این برای تأمین مصالح جامعه خوبه آیا واجبه اتباع کنند ازش تبعیت کنند؟ نه کسانی میگن ما نمیخوایم تبعیت کنیم. درسته برنامه خوبه ولی نمی‌خواهیم تبعیت کنیم وجوبی برای او نمیاره که اگر نکرد عقابش کنند این وقتی که اگر نکنم پیش خدا مسئولم و معاقب هستم این وقتی ست که بفهمم این پیغمبر مبعوثه. اگر از جانب خدا آمده است اطاعتش واجب میشه وگرنه به صرف اینکه از جانب خدا نیامده خودش یه برنامه ای داره تنظیم کرده آدم نابغه ایست مثلا نبوغی دارد در اثر نبوغ فکری که دارد برنامۀ اصلاحی خوبی تنظیم کرده و خوبم هست برای جامعه این دلیل بر این نیست که اتباعش واجبه دلیل معجزه میخواد که اثبات کند که از جانب خدا مبعوثم و این برنامۀ من برنامۀ آسمانیه که اتباعش واجب باشه.پس معجزه برای اثبات صحت شریعت نیست بلکه برای اثبات صدق ادعای نبوته او که می‌گوید من نبی ام به من وحی می‌شود دلیل میخواد ولذا به تعبیر علامۀ طباطبائی رضوان الله تعالی علیه معجزه دلیلٌ عامٌ لا دلیل العامیٌ بعضی خیال می‌کنند که این معجزه برای عوام مردم خوبه عوام مردم چون نمی‌فهمند معجزه بیاورد که با این شق القمر دلیل باشه بر اینکه مردم بپسندند عوام مردم ولذا اونها میگن که خواص مردم نیازی به معجزه ندارد عقلا و متفکرین فلاسفه حکما اینها نیازی به معجزه ندارند معجزه برای عوام مردمه.عوام مردم می‌بینند عصا تبدلی به اژده ها شد مثلا می‌ترسند عوام مردم می‌بینند شق القمر شد تسلیم می‌شوند ولی خواص که با اینها تسلیم نمی‌شوند خواص برهان میخوان منطق میخوان چی میخوان از این حرفها.ایشان می‌فرمایند که دلیلٌ عامٌ معجزه یه دلیل عمومیه همگانیه همه نیاز به این دارند چه مغزهای متفکر عالم چه عوام مردم.برای اثبات اینکه من مبعوث هستم از جانب خدا مثلا شیخ الرئیس بو علی سینا حالا مغز متفکر در عالم مثلا حالا این شریعتی را آورده عرضه کرده به او شیخ الرئیس بعد او هم دید که خوبه مثلا یه برنامۀ عقلائیه مدیر جامعه است او میگه نمیخوام تبعیت کنم ممکنه بگه دیگه تو که میگی از جانب خدا مبعوثم دلیل چه داری؟او هم دلیل میخواد او هم دلیل میخواد که از کجا معلوم که تو مبعوثی؟این مبعوث شدن دلیل میخواد ولذا شیخ الرئیس هم که متفکر ترین مغزها در عالم باشه باز هم بخواد قبول کند که او پیغمبر مبعوثه باید معجزه داشته باشه اگر او هم نباشه تن زیر بار نمیده دیگه تن زیر بار این طرح نمیده که بله من مبعوثم بنابراین مبعوث بودن دلیل میخواد نه اینکه این شریعت بدرد میخورد یا نمی‌خورد بلکه این برنامه کافی هست برای اصلاح بشر یا کافی نیست معجزه اثبات می‌کند نبوت را.ولذا برای همه لازمه دلیلٌ عامٌ یه دلیل عمومی و همگانی ست هم خواص و عقلا و فلاسفه و متفکرین لازم دارند هم عوام مردم لازم دارند.اینی که حضرت موسی علیه السلام بخواد برای مبارزه با فرعون برود خب پیغمبر مبعوثه باید اثبات کند که من نبی ام.این دلیل میخواد چون خود نبی بودن وحی بر من نازل میشه خودش خرق عادته یعنی یک مطلب عادی نیست یعنی تمام افراد بشر نمی‌توانند نبی باشند که وحی برشان نازل بشه.این که میگه وحی بر من نازل میشه یعنی یک مطلبی دارم که شما ندارید یعنی من یه دریچه ای در جانم هست به روی عالم بالا بازه از اون دریچه من وحی را میگیرم.ما میگیم نداریم این دریچه را ما که نداریم شما که میگید دارم دلیل چیه؟خب باید دلیل بیاورد.اون میگه چون وحی خودش یک مطلب خارق العاده است که از دست بشر عادی خارجه باید یک کاری انجام بدهد محسوس چون اون وحی خارق العادۀ نامحسوسه باید یه خارق العادۀ محسوس نشان بده که مردم ببینند یه کاری انجام می‌دهد کار الهیه کار خدایی ست کار یه بشر عادی نیست از این خارق العادۀ محسوس پی می‌برند به خارق العادۀ نامحسوس.اون وحی نا محسوسه ولی عصا تبدیل به اژده ها می‌شود محسوسه.این عصا و اژده ها شدن کار بشر نیست یعنی بشر عادی نمی‌تواند یه چوب را با اراده اش تبدیل به اژده ها کند این کار از بشر ساخته نیست وقتی این کار را کرد و ساحرها هم که بودن اونا هم تصدیق کردند که این کار،کار بشر عادی نیست پس معلوم می‌شود که ارتباط با عالم الهویت و ربوبیت دارد چون دارد از جانب خداوند وحی هم برش نازل میشه که بشر را هدایت کند پس از این خارق العادۀ محسوس هر انسانی متفکر و چه غیر متفکر چه عوام مردم چه خواص مردم از این خارق العادۀ محسوس پی می‌برند به اون خارق العادۀ نامحسوس.می‌فهمند اون کسی که عصا را تبدیل به اژدها می‌‎کند خودش نیست به ارادۀ الهی ست بنابراین اون ارادۀ الهی وحی را هم برش نازل می‌کند همون قدرتی که عصا را به اژده ها تبدیل می‌کند همون قدرت جبرئیل را هم بر او نازل می‌کند نزول جبرئیل عادی نیست هر کسی ندارد تبدیل عصا به اژده ها هم عادی نیست هر کسی ندارد این که توانست محسوس را اینجور خارق العادۀ نامحسوس ارائه کند پس معلوم می‌شود در اون خارق العادۀ محسوس هم راست میگه.این که می‌تواند کار غیر عادی انجام بده پس اون کار هم غیر عادی که ادعا می‎کند درسته بنابراین خارق العاده و آیت دلیل بر صدق ادعای نبوته.این که ادعا می‌کند نبی ام راست میگه به دلیل این آیت لَقَد أَرسَلْنَا رُسُلَنَا بِالبَیِّنَاتِ وَ أنزَلنَا مَعَهُمُ الکِتابَ[[4]](#footnote-4)1 حضرت موسی علیه السلام که بنا شد آیت بهش بدهند.دو تا آیت همون شب به دست او دادند که با این دو آیت برود و اثبات کند من نبی ام در میان فرعون و قوم او.آیت اول همون عصای اوست که أَلْقِ عَصَاکَ [[5]](#footnote-5)2 عصا را انداخت تبدیل به اژده ها شد دیگه.این آیت اول.آیت دوم ید بیضاء بود یعنی دست درخشان دست روشن سفید دستت را از گریبانت بیرون بیار روشن خواهد شد سفید خواهد شد خب این هم خودش خارق العاده است.بشر عادی دستش از گریبانش بیرون بیاد سفید نمیشه که درخشان نمیشه که مثل ماه نمی‌درخشه که.این همون کار خارق العاده است. دو تا آیت به او دادند. منتهی یک آیت رمز انذار بود رعبی وحشتی ایجاد می‌کند یک آیت رمز امید بود رمز نورانیت بود ید بیضاء دیگه رعبی وحشتی نمی‌آورد تبدیل به اژده ها شدن عصا رعب و وحشت می‌آورد پیغمبر هم منذره هم مبشِّره.یک آیت رمز انذار دارد که همون عصاست که تبدیل به اژده ها میشه یک آیت هم که رمز تبشیر دارد همون ید بیضاست.ولذا این دو آیت را دادند که اول فرمودند که وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ عصا را بیافکن که تبدیل اژده ها بشه دوم اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ[[6]](#footnote-6)3 جَیب یعنی گریبان دست خود را فرو ببر در گریبان. اسْلُکْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ بعد بیرون میاد این دست از گریبان تو در صورتی که بیضاء است سفید است می‌درخشد اما این سفیدیش هم عیب نیست گاهی دست آدم سفید باشه بیماری برص گرفته باشه آدم بیماری برص گرفته خب دستش سفید میشه خب این نه مِنْ غَیْرِ سُوءٍ این سفیدی نقص نیست عیب نیست بلکه کمال است بله تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إلَیکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ بال خود را به خود بچسبان حالا در این جمله توجیهاتی دارند آقایون مفسرین جناح یعنی بال مرغ جناح دارد در انسان جناح نیست بال و پر که ندارد ولی گاهی تعبیر لطیفی می‌شود دربارۀ والدین هم داریم

وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَة [[7]](#footnote-7)4در مقابل والدینت بال تذلل بال خضوع را پایین بیار این تشبیهیست تقریبا مزاج لطیفیه چون مرغ وقتی بخواهد مقابل دشمنش بایسته اگر احساس کند مثلا کسی به بچه هاش لطمه ای برساند این بال هاشو باز میکنه بلند میکنه و سفت و سخت میشه وقتی میخواد بچه هاش رو دور خودش جمع کنه پایین میارد بال و پرش را پایین میاره لطیف میکنه دربارۀ والدین همینجوره بال تذلل بال خضوع را پایین بیاور وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَة در اینجا هم جناح تعبیر شده بال خودت را به خودت بچسبان مثل همینه چون پرنده باز اگر احساس کند یک حادثۀ وحشتناکی احساس کند این بالش رو باز میکنه بال و پر میزنه اما همین آرام که گرفت جمع میکنه یعنی پرنده ای مرغی آرام گرفته باشه جمع می‌کند بال و پرش را.اینجا هم حضرت موسی علیه السلام احتمال این که وقتی که دید که اژده ها شد عصا یه حالت رعبی ایجاد شد درش دیگه دید یه حیوان درنده ای ست قهرا هر بشری طبعا چنینه و وحشتی درش پیدا میشه و بعدش هم فرار کند از این مهلکه و این کار را هم کرد دیگه تا دید عصا به اژده ها تبدیل شد دارد مثل مارهای کوچک جست و خیز می‌کند این فرار کرد وَلَّیٟ مُدبِرًا وَ لَم یُعَقِّب [[8]](#footnote-8)1پشت سرش هم نگاه نمی‌کرد برای اینکه از مهلکه فرار کندتا بهش امنیت دادند أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إنَّکَ مِنَ الآمِنِین[[9]](#footnote-9)2 نه برگرد تو امنیت داری و وظیفۀ فرار نداری به حکم عقل و به حکم شرع هر انسانی از مهلکه فرار کند مگر امنیت بهش بدهند حالا امنیت دادند و برگشت بعد فرمود حالا این بال خودت را جمع کن آرام بگیر ترسی نداشته باش وَ اضْمُمْ إِلَیکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ رَهب یعنی ترس این ترس و خوفی که درش پیدا شده است نه آرامش پیدا کن در محضر ما که هستی به ما دستور داده ای که برگرد بایست در این صحنه با اینکه اژده ها هستند اینها بایست وَ اضْمُمْ إِلَیکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ بال خودت را جمع کن همونطور که پرنده بال خودش را جمع می‌کند احساس آرامش می‌کند وقتی آرام شد جمع می‌کند بال و پرش را.وقتی وحشت کند بال و پر می‌زند.حالا تو بال و پر نزن وَ اضْمُمْ إِلَیکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ از این ترس و وحشتی که پیدا شده است این بال خودت را جمع کن.حالا بعضی ها هم گفته اند دست ها را بر سینه بگذار که خود این دست بر سینه گذاشتن یه اثری در آرامش قلب داشته باشه حالا آدم یه وقتی خیلی ترسید و ناراحت شد دست به روی سینه اش بگذارد چه بسا این آرامشی درش پیدا شود از این جهت دست ها را به سینه ات بگذار که این آرامش قلبی پیدا بشود و اون رهبی که درت پیدا شده بود از بین برود و یا به همون معنا باشد به کنایه از این که اضطراب نداشته باش.در حالت امنی تو أَقْبِلْ وَ لَا تَخَفْ إنَّکَ مِنَ الآمِنِین[[10]](#footnote-10)1 وَ اضْمُمْ إِلَیکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ[[11]](#footnote-11)2 پس بهرحال یک حمایتی شد و وعدۀ امنیت به او داده شد که لَا تَخَفْ إنَّکَ مِنَ الآمِنِین وَ اضْمُمْ إِلَیکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ این دو تا دو برهانند برهان یعنی دلیل روشن دیگه دو دلیل روشن بر نبوت داده شد که می‌توانی در میان انسانهایی که لجوج نباشند معاند نباشند با ارائۀ برهان اثبات کنی صحت نبوتت را. فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَبِّکَ از جانب خدا این دو برهان به تو رسید إلَیٟ فِرعَوْنَ وَ مَلَئِهِ که بروی با این دو برهان به سوی فرعون و قوم فرعون.ملأ همون جمعیت چشمگیر دیگه همون کسانی که قدرتمند و ثروتمند و در میان مردم چشمگیرند در میان اونها برو و اونها را به توحید دعوت کن. إنَّهُم کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ اینها چون مردمی هستند فاسقند از مسیر عبودیت خارج شده اند که اینها را باید دعوت کنی که راه عبودیت بیابند قَالَ رَبِّ [[12]](#footnote-12)3حالا اینجا حضرت موسی علیه السلام که وقتی که بنا شد خدا با کمال ملاطفت و لطف و عنایت با او صحبت می‌کند و به او امنیت داده است و حالا که بنا شد مبارزه کند با فرعون و با اون عظمت و جلالتی که او دارد مأموریت سنگینه مشکلاتی دارد قهرا مشکلاتش را با خدا در میان می‌گذارد قاعده همینه انسانی که ماموریت پیدا می‌کند دنبال کاری برود مشکلاتی دارد با همون کسی که آمر هست به میان می‌گذارد که من مشکلاتم اینه یک مشکلم اینه که من کسی را کشته ام از فرعونیان و اونها دنبال من هستند حالا من بروم حتما مرا خواهند کشت من نگران این هستم که اگر بروم من را می‌کشند برای خاطر همونی که من آدم کشته ام دیگه دنبال من هستند وقتی که کشته شدم قهرا این ماموریت نا تمام می‌ماند نمی‌توانم به این رسالت اقدام کنم دیگه حالا تکلیف من روشن بشود با همین کیفیت من بروم و اگر کشته شده ام بشوم یا اینکه خیر به من وعده ای میدهی که من از کشته شدن در امان باشم و به کار خودم برسم حالا أَخَافُ أَنْ یَقْتُلُونَ [[13]](#footnote-13)1مکررا عرض شده که انبیاء خوف از این ندارند که کشته بشوند خب بشوند اگر وظیفه دارند برای ابلاغ رسالت

الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لَا یَخْشَونَ [[14]](#footnote-14)2 خود قرآن فرموده که مرسلین هرگز ترسی ندارند کسی حالا کشته بشود خب اینها جان بر کف نهاده اند در راه ابلاغ رسالت کشته هم بشوند اما در عین حال خود کشته شدن که منظورشان نیست بروند ماموریت و رسالت مقبول خدا باشد و اگر هم کشته شد بسیار خب کشته شده دیگه حالا این مشکل را در میان گذاشته که این مشکل هست نگرانی این که من کشته بشوم هست یا به همین کیفیت بروم که اگر کشته هم شدم مقبوله در پیشگاه شما یا خیر به من وعده می‌دهید که مصونیت داشته باشم بروم کارم را انجام بدهم این مشکل اول قَالَ رَبِّ إِنّی قَتَلْتُ مِنهُم نَفْسًا [[15]](#footnote-15)3 خدایا من از اونها کسی را کشته ام فَأَخَافُ أَنْ یَقْتُلُونَ [[16]](#footnote-16)4قهرا این ناامنی برای من هست نگران این هستم که مرا بکشند خب مسلمه من بروم و اونها مرا ببینند مرا خواهند کشت و این یکی پس اگر بمن وعدۀ مصونیت میدهی بسیار خب یا اگر هم نه بناست کشته بشوم اون هم بسیار خب کشته بشوم مطلوب است بروم کشته بشوم یا وعدۀ امنیت هست بروم و با حفظ امان من مبارزه کنم یکی مشکل دوم اینکه من تنها هستم و دیگر اینکه اون فصاحت در گفتاری که باید داشته باشم که اونچه که مأموریت دارم ابلاغ کنم اون فصاحت در من نیست برادر من هارون از من فصیح تره که می‌شود اون همراه من باشه که هم کمک کار داشته باشم در این امر دعوت و هم اینکه در بیان هم بتوانم به کمک بیان او بتوانم ابلاغ کنم این مشکل دوم وَ أَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا [[17]](#footnote-17)5برادر من هارون از جهت زبان از من فصیح تره.منم فصیح هستم ولی اون فصاحتی که لازم هست در بیان رسالت اون در من نیست برادر من از من فصیح تره حالا اینجا بعضی مفسرین دارند حالا این درست هست یا نه از جنبۀ تاریخیش یا نه چرا چه اشکالی داشته در فصاحت جناب موسی علیه السلام؟

در سورۀ طه هم داریم که وَاحْلُلْ عُقدَةً مِنْ لِسَانِی[[18]](#footnote-18)1 عقده ای در زبانم هست این گره را از زبان من باز کن حالا اونجا هم احتمال داره که یعنی مطلب را بفهمانند به مردم دیگه حالا صریح در این نیست که حالا لکنتی در زبان حضرت موسی بوده عقده ای بوده در زبان خودش عقده ای بوده یا نه از اینکه خب مردم گاهی لجاجت می‌کنند نمیخوان زیر بار بروند این گره را باز کن این احتمالش هم هست ولی در عین حال بعضی مفسرین دارند که لکنتی در زبان حضرت موسی بوده اون هم در اثر کودک که بوده در دامن فرعون کودکی پیش فرعون بوده دیگه در دامن فرعون نشسته بود عطسه زد بعد گفت الحمد لله رب العالمین فرعون برآشفت از این جمله گفت رب اعلی من هستم کسی دیگر ربی در عالم نیست این بچه حالا رب العالمین میگه یک کشیدۀ محکم زد زیر گوش موسی علیه السلام جنونی هم داشته که با بچه در افتاده بهرحال زد به گوش موسی علیه السلام و او هم ریش او را گرفت کشید ریش بلندی داشت اون ریش را گرفت کشید جواهراتی هم بهش بسته بوده و مثلا چون رب اعلی بوده از این بیشتر خشمگین شد از این که ریش را گرفته این پیش خود فکر کرد که این همان بچه ای ست که ما دنبالش می‌گشتیم او را بکشیم در مقابل ما خواهد ایستاد نکنه این همون باشه دستور داد که بکشنش اینجا آسیه فریادش بلند شد همسرش با بچه که در افتادن درست نیست او بچه است بچه نه حرف خودش را می‌فهمد نه کارهاش را میفهمه نه اون حرفی که زده نه این ریشی که کشیده خب توو عالم بچگیه او قبول نمی‌کرد آسیه گفت امتحانش می‌کنیم حالا ما یه ظرف آتش میاریم با ظرف طلا ببینیم سمت کدام میره اگر سمت طلا رفت معلوم میشه آدم عاقلیه کاراش روی حسابه اگر سمت آتش رفت خب بچه است دیگه از این ما می‌فهمیم کارش بچگی بوده دستور داد اوردند حالا ظرف آتشی آوردند گل های آتش سرخ شده و بعد هم از این دانه های طلا و خیلی هم صفراءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِینَ[[19]](#footnote-19)2 که هر نگاه کننده ای را خوشحال میکنه آوردند و حضرت موسی خب رفت سمت اون طلاها میخواست برود که جبرئیل نازل شد از طرف خداوند دست او را گرفت و سمت آتش آورد یه گل آتش برداشت به دهانش گذاشت دهانش سوخت و فریادش بلند شد بعد آسیه هم او هم ناله کرد و بغل گرفت بچه را گفت بچه را سوزاندی حالا گفتند در اثر همون گل آتشی که به دهان گذاشته بود اثر کرد که این زبانش اندکی سوختگی پیدا کرد و همیشه هم موقع گفتن لکنتی در زبانش پیدا میشد این هم نقل کرده اند حالا نمی‌دانیم درست هست یا نادرسته این هم نمی‌دانیم قاطعا بهرحال نقل شده وَاحْلُلْ عُقدَةً مِنْ لِسَانِی آیا این بوده مطلب؟یا همون که ابهام از لسانم از گفتارم برداشته بشود و مردم بتوانند بفهمند.حالا اینجا هم همینو دارد که برادر من هامون افصح است از من فصیح تره او اگر باشه همراه من هم کمک کار من است و هم اینکه در بیان رسا تره وَ أَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا فَأَرسِلْهُ مَعِیَ رِدْءًا [[20]](#footnote-20)1 او را همراه من بفرست ردء من باشه ردء یعنی کمک کار.یُصَدِّقُنِی تصدیق کند نبوت مرا و هم صدق ادعای مرا بیان کند برای مردم که اثبات کند با اون بیان فصیحش که افصح از من است رسالت مرا و نبوت مرا برای مردم بیان کند یُصَدِّقُنِی إنِّی أَخَافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ [[21]](#footnote-21)2 چون من نگران این مطلب هستم که تکذیبم کنند هم تنها باشم و هم در بیان رسالتم قصور داشته باشم خب جای این هست که تکذیبم کنند تکذیب که کردند رسالت من ناقص می‌ماند نمی‌توانم اون چنان که هست ماموریت را به انتها برسانم این هست که این دو مشکل را به میان گذاشته یکی اینکه من قاتل شده به نظر اونها و زمینۀ قتل من هست و دیگر اینکه کمک کار میخواهم که بیان او کمک کار رسالت من باشه خدا هم فرمود قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ [[22]](#footnote-22)3بسیار خب ما هم دعوت تو را قبول کردیم دعای تو را اجابت کردیم و تو را تقویت می‌کنیم با برادرت بوسیلۀ برادرت سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ عَضُدَ یعنی بازو خب اینجا منظور همان قدرت و نیروست دیگه تقویتت می‌کنیم قدرت تو را تحکیم می‌کنیم بوسیلۀ برادرت.برادرت همراهت باشه که هم کمک کار باشه در ابلاغ هم اینکه در بیان فصیح تر است رساتر بیان کند وَ نَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا و اون مسئلۀ قتل هم ما به تو بشارت می‌دهیم که شما را مسلط می‌کنیم نمیگذاریم اونها بر شما مسلط بشوند و این ماموریت نا تمام بماند وَ نَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یَصِلُونَ إِلَیکُمَا بِآیَاتِنَا [[23]](#footnote-23)4 به برکت همین آیاتی که به شما داده ایم نمی‌توانند دست به شما بیابند نمی‌توانند به شما مسلط بشوند

أَنتُمَا وَ مَنِ اتّبَعَکُمَا الغَالِبُونَ [[24]](#footnote-24)1 وعده داده خداوند که شما بروید شما و پیروان شما غالب خواهید شد پیروز خواهید شد پس با این دو وعدۀ حمایتی که داد خدا به حضرت موسی علیه السلام خب آمدند برای ابلاغ رسالت دو مشکلش را به میان گذاشته و دو مشکلش با وعدۀ خدا حل شده یکی مصونیت از قتل و دیگر اینکه کمک کار داشتن برادرش را برای بیان رسالت.

اللهم صلّ عَلی فاطِمَةَ و أَبِیها و بعلُها و بَنِیها بعَدَدِ مَا أَحاطَ بِهِ عِلمُک و العن اعدائهم بعَدَدِ مَا أَحاطَ بِهِ عِلمُک

اللهم انی نسئلک بحق فاطمة و أبیها و بعلها و بنیها و سرِّ المُستودع فیها أَن تُصَلِّیَ علی محمد و آل محمد و أن تَفعَلَ بنا ما انت اهله و لا تفعل بنا ما نحن اهله

پروردگارا به حرمت فاطمه اطهر سلام الله علیها در فرج امام زمان ما تعجیل بفرما

گناهان ما را بیامرز

توفیق توبۀ نسوه به ما عنایت بفرما

حسن عاقبت به همۀ ما کرم بفرما

رحم الله من قرء فاتِحة مع الصلوات

1. .ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، جلد 1، صفحه 159 [↑](#footnote-ref-1)
2. 1 . سورۀ قصص، آیۀ 32 [↑](#footnote-ref-2)
3. 2. سورۀ قصص، آیۀ 30 [↑](#footnote-ref-3)
4. 1 . سورۀ حدید، آیۀ 25 [↑](#footnote-ref-4)
5. 2 . سورۀ قصص، آیۀ 31 [↑](#footnote-ref-5)
6. 3 . سورۀ قصص، آیۀ 32 [↑](#footnote-ref-6)
7. 4 . سورۀ اسراء، آیۀ 24 [↑](#footnote-ref-7)
8. 1. سورۀ قصص، آیۀ 31 [↑](#footnote-ref-8)
9. 2.همان [↑](#footnote-ref-9)
10. 1 . سورۀ قصص، آیۀ 31 [↑](#footnote-ref-10)
11. 2 . سورۀ قصص، آیۀ 32 [↑](#footnote-ref-11)
12. 3 . سورۀ قصص، آیۀ 33 [↑](#footnote-ref-12)
13. 1. سورۀ قصص، آیۀ 33 [↑](#footnote-ref-13)
14. 2. سورۀ احزاب، آیۀ 39 [↑](#footnote-ref-14)
15. 3. سورۀ قصص، آیۀ 33 [↑](#footnote-ref-15)
16. 4.همان [↑](#footnote-ref-16)
17. 5. سورۀ قصص، آیۀ 34 [↑](#footnote-ref-17)
18. 1 . سورۀ طه، آیۀ 27 [↑](#footnote-ref-18)
19. 2 . سورۀ بقره، آیۀ 69 [↑](#footnote-ref-19)
20. 1. سورۀ قصص، آیۀ 34 [↑](#footnote-ref-20)
21. 2.همان [↑](#footnote-ref-21)
22. 3. سورۀ قصص، آیۀ 35 [↑](#footnote-ref-22)
23. 4.همان [↑](#footnote-ref-23)
24. 1 . سورۀ قصص، آیۀ 35 [↑](#footnote-ref-24)